

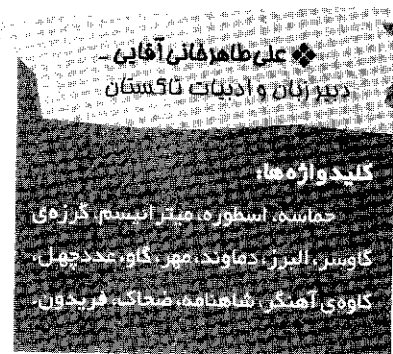
کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

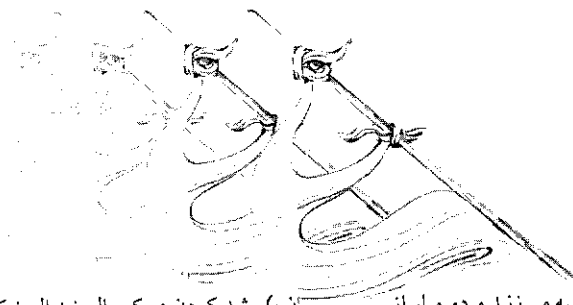
بدون تردید شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از شگفت‌ترین آثار ادبیات حماسی در جهان است و داستان ضحاک و کاوه‌ی آهنگر در این ورجاوند نامه، شگفت‌انگیزتر است. داستان پرفراز و نشیب و پرحرکت کاوه و ضحاک با شاخه‌هایش در شاهنامه یک هزار و چهارصد و هشتاد و دو بیت را در بر گرفته و جایگاهش در شاهنامه بعد از تباه شدن روزگار جمشید و قبل از پادشاهی فریدون است. «داستان ضحاک داستانی است که ساختار اسطوره در آن برجسته و نمایان است. نمونه‌ای به سزای می‌تواند بود در پژوهش نمادهایی که افسانه را پدید می‌آورد»^۱ برای این اساس داستانی نمادین است که به نمادهای آن می‌پردازیم:

آهنگر کاوه‌ی داستان نمادهای

چکیده:

یکی از داستان‌های شاهنامه که در کتاب زبان و ادبیات پیش‌دانشگاهی آمده داستان کاوه‌ی آهنگر است و تحلیل آن به قلم دکتر غلامحسین یوسفی ابعادی از این داستان را برررسی می‌کند. نویسنده در این مقاله کوشیده است تا حد امکان نمادها و سمبل‌های آن نشان داده شود تا عمق و ارزش داستان پیش‌تر معلوم شود. نویسنده با عنایت به این‌که دریافت معنی در ادب حماسی و عرفانی در واژگان نیست بلکه در محتوا و چارچوب کلی آن است کوشیده، این بحث را در بستر یک داستان حماسی نشان دهد.





بررسی نمادهای داستان:

۱. ضحاک: ضحاک با نشانه‌های بسیار زیاد در این داستان نماد اهریمن، زشتی، پلیدی، ستمگری و تاریکی است. این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

الف) ریشه‌ی واژه‌ی ضحاک، این واژه تازی شده‌ی واژه‌ی «دهاک» است؛ در اوستا «اژی‌دهاک» است که «اژی» به معنای مار و «دهاک» به معنی دیو است، نیرومندترین دیوی است که اهریمن برای تباهی جهان راستی و نابودی آن آفریده است.

ب) داشتن مار، اژی‌دهاک از دو سو با مار در پیوند است یکی که خود ماری پنداشته شده است. دوم این‌که دو مار بر اثر بوسیدن اهریمن بر شانه‌های او رویده‌اند. «در نمادشناسی ایرانی، مار نماد اهریمن است و اهریمن هر زمانی که می‌خواهد به آهنگ تباهی و زیانکاری بیکرینه شود در چهره‌ی مار به نمود می‌آید»^۲

ج) پیوستگی پدر، مادر و سرزمین ضحاک با مار، نام پدر دهاک «مرداس» نیز به گونه‌ای به مار مربوط می‌شود. «مر» کوتاه شده‌ی «مار» و «آس» بازمانده از «داسه» ی و دایی است و «داسه» اژدهایی است سه سر و شش چشم. مادر ضحاک نیز دیوی بوده است بدآموز و آزاردهنده به نام «اودگ» که مردمان را به هرزه‌درایی برمی‌انگیزد، تا از رسیدن به بهشت باز دارد. این آفریده‌ی دل‌آشوب در نوشته‌های پهلوی Vatak نامیده شده است و نماد خفت و خیز با خویشان هم‌خون و نزدیک است. سرزمین هاماوران (یمن) که ضحاک نیز بدان بازخوانده شده است، خود سرزمینی نمادین و اهریمنی است، سرزمین دیوان است.^۳

د) پیوند ضحاک با اهریمن. در این داستان پیوند همه سویه و نزدیکی بین اهریمن و ضحاک وجود دارد؛ در شاهنامه، اهریمن ضحاک را به کشتن پدر برمی‌انگیزد، اهریمن او را با خورش‌های گوستین می‌پروراند،

اهریمن بر شانه‌ی او بوسه می‌زند و دو مار از آن می‌روید. اهریمن او را اندرز می‌دهد که هر روز دو جوان را بکشد و از مغز شان آن ماران را خورش سازد. بدون تردید ضحاک در شاهنامه نماد کامل پادشاه اهریمنی و پتیاره است. پادشاهی که از همه سو با مار پیوند دارد. بهترین نیروی یک جامعه - جوان - را و بهترین نقطه‌ی وجود او - مغز - مرکز تفکر و فرماندهی او را برای بدترین و اهریمنی‌ترین موجود خود - مار - می‌خواهد. زیباتر از این نمی‌توان چهره‌ی زشت اهریمن را نشان داد و چه قدر زیبا، فرزانه‌ی توس بیان می‌کند:

چو ضحاک شد بر جهان شهریار

بر او سالیان انجمن شد هزار

سراسر زمانه بدو گشت باز

برآمد بر این سالیانی دراز

نهان گشت کردار فرزنانگان

پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز

به نیکی نرفتی سخن، جز به راز^۴

۲. فریدون: فریدون در این داستان نماد روشنایی، مهر و خورشید است. «فریدون در تاریخ افسانه‌ای ایران با آیین مهر پیوند دارد، تا بدان جا که می‌توان آغاز این آیین را روزگار فرمان‌روایی او دانست»^۵ در شاهنامه نشانه‌های زیادی مبنی بر میترائیست بودن فریدون وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) بیان صریح فردوسی:

پرستیدن مهرگان دین اوست

تن آسانی و خوردن آیین اوست

تعظیم در مقابل خورشید:

فریدون به خورشید بر برد سر

به کین پدر تنگ بستش کمر

ب) رشد کردن در کوه البرز: البرز کوهی آیینی و سپند است، کوهی است که خاستگاه روشنی است، در ادبیات منزل و جایگاه خورشید است. متوجه‌ی راست:

سر از البرز برزد قرص خورشید

چو خون‌آلوده دزدی سر ز مکمن

ج) رشد کردن با شیر گاو «پرمايه»: گاو در آیین میترائیسم - همان گونه که خواهیم دید - نماد آفرینش فرودین و زمین است؛ که در این داستان فریدون را می‌پروراند:

یکی گاو پرمايه خواهد بدن

جهان جوی را دایه خواهد بدن

د) فریدون در مهرماه کلاه کیانی بر سر می‌گذارد و جشن مهرگان را بنیاد می‌نهد.

ه) ساختن گرزه‌ی گاو سر و داشتن فر

ایزدی از دلایل دیگر مهری بودن فریدون است.

و) نشانه دیگر مهری بودن فریدون کشتن

ضحاک است. دکتر سیروس شمیسا در این باره

می‌گوید: «می‌دانیم که فریدون کشته‌ی

جمشید یعنی دهاک را از بین می‌برد. در

فرهنگ عام کسوف یا خورشید گرفتگی بر اثر

حمله‌ی اژدها به خورشید است. از این رو

طبل و تشت می‌زنند تا اژدها بر اثر سروصدا

خورشید را رها کند. در این تعبیر می‌بینیم

که فریدون دقیقاً معادل آفتاب است و «اژی

دهاک» بر خورشید یعنی جمشید - که در ودا

پسر خورشید است - چیره شد و میانش را با

اره دو نیم کرد. جالب این‌که شقه کردن ماه

و خورشید رمز پیروزی است و بدین وسیله

«اژی‌دهاک» بر خورشید یعنی جمشید پیروز

می‌شود و در نهایت دهاک به وسیله‌ی

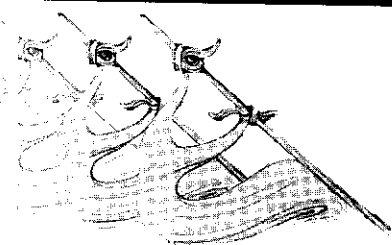
فریدون به زیر کشیده می‌شود، یعنی فریدون

مجدداً دین مهری است که بر ضحاک تیرگی

چیره می‌شود.^۶

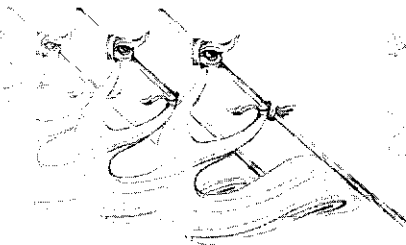
۳. گاو پرمايه: بسامد واژه‌ی گاو در این

داستان بسیار است. داستان گاو در اساطیر



ایران به شکل های مختلف با تفاوت هایی بیان شده است. «افسانه ی گاو نخستین» در آیین میترا و مذهب مانئی باقی مانده است با این تفاوت که در آیین مهری نخستین گاو موجود اهریمنی بود. مهر با گاو کشتی می گیرد و او را می کشد، از هر عضو او انواع گیاهان و چهارپایان پدید می آیند و «و از خون او درخت انگور و شراب پدید می آید، از این روست که شراب دختر جمشید است. شراب و گز که درخت خورشید است و به احتمال زیاد در دین مهری مقدس بوده در داستان رستم و اسفندیار از آن سخن رفته - از مظاهر دین مهری است»^۶ گاو در نمادشناسی باستان، [که] زمین را به شیوه ای رازآمیز و نهادینه نشان می دهد، مظهر آفرینش زمین و فروردین است. از این رو دومین ماه سال فروردین که زمان بالندگی و شکفتگی زمین است و خاک و آب در آن توانمندند ماه گاو (ثور) نامیده می شود. در برابر شیر که آتشین سرشت است و نماد آفرینش برتر و در پیوند با خورشید نام خویش را به دومین ماه تابستان (اسد) داده است. ماهی که خورشید در آن بیشترین توان و پرتو افشانی خویش را داراست.^۸ اما گاو پرمایه که در این داستان نه بار تکرار شده است، نماد آفرینش خاکی و گیتی است. آیین برخی (قربانی کردن) گاو هنوز هم رواج دارد. آیینی رازناک است به شیوه ای نمادین، گسستن از زمین و رستن از بند تن و برآمدن از تنگنایی پست را باز می تابد. ما با کشتن گاو بخش فروردین و خاکی را در هستی خود می کشیم تا به شیر برسیم که نماد آفرینش برتر و نگهبان خورشید و نشانه ی آتش است. از این رو جای شگفتی نیست گاو چون پرمایه فریدون را می پرورد، پهلوانی که اهورایی است و خجسته، تا بتواند بیخ بیداد را برکند.

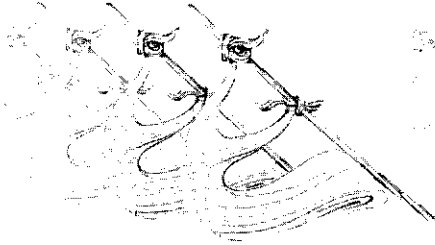
۴. گرزهی گاوسر: در این داستان پنج بار تکرار می شود. در گرز فریدون نیز نمادی وجود دارد که آن شکل گاو سر آن است. فریدون چگونگی ساختن این گرز را به



آهنگران استاد می آموزد، این گرزهی گاوسر قرینه ی دیگری است مبنی بر میترائیست بودن فریدون، با توجه به این که فریدون وارث جمشید است و جمشید فرزند مهر، در واقع فریدون با واسطه ای وارث مهر است و این گرزهی گاو سر این نکته را بیش تر تأکید می کند، «این گرزهی گاو سر به رستم و از آن پس به گشتاسب پهلوان نامدار به ارث می رسد و او در پایان جهان، هنگامی که ضحاک از بندرها می شود، با گرزهی گاو سر او را از بین خواهد برد»^۹ این گرز قابل مقایسه با عصای حضرت موسی (ع) است که از شعیب و شعیب نیز از حضرت آدم به ارث برده است. این گرزهی گاو سر در واقع نماد مذهب فریدون یعنی میترائیسم است.

۵. دشت سواران نیزه گزار: «دشت سواران نیزه گزار در این داستان بارها تکرار می شود. سرزمینی است که ضحاک از آن برمی خیزد. این سرزمین نیز نمادین است که نشان آن فقط در جغرافیای اسطوره است. این سرزمین به گونه ای نماد تمام سرزمین هایی است که ایرانیان آن ها را دشمن پنداشته اند، سرزمین اهریمنی است که شایستگی آن را دارد که خاستگاه پتیاره ای چون ضحاک باشد.»^{۱۰}

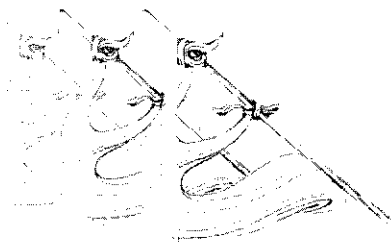
۶. گوشت خواری ضحاک: یکی از ویژگی های نمادین و اهریمنی در داستان ضحاک گوشت خواری اوست. اهریمن به آهنگ آن که ضحاک را یک سره به تباهی بکشد، او را به گوشت خواری خوی می دهد. گوشت خواری در باورشناسی کهن رفتاری اهریمنی است، هم از این روی است که در پاره ای از ادیانی هم چون مانئی پیروان آن به گوشت لب نمی زنند. در بند هشتن می خوانیم که چون جفت نخستین مشی و مشیانه سر از فرمان او برتافتند و به اهریمن گراییدند به خور و پوش نیازمند شدند و سرانجام به گوشت خواری دچار آمدند. یکی از گناهان جمشید که فرّه را از او بازداشت



گوشت خواری است. در دین مبین اسلام [افراط در] خوردن گوشت امری ناپسند است و در حدیث است که شکم خود را قبرستان حیوانات نکنید.

۷. زنده ماندن ضحاک: یکی از شگفتی های این داستان زنده ماندن ضحاک است که نه قابل پیش بینی و نه خوشایند است و نه گشودنی. در کتاب فرهنگ نام های اوستا از هاشم رضی، چنین می خوانیم: «زنده ماندن ضحاک شاید کنایه و بیانی باشد از این حقیقت که بدی و پلیدی، هیچ گاه نابود نمی شود، بلکه به بند کشیده می شود و تا هنگامی که مردمان نیک پویی کنند در بند می ماند و گهگاه بنابر اصل مسلم طبیعت، بند می گسلد و چندگاهی ترک تازی می کند».^{۱۱} دکتر میرجلال الدین کزازی در کتاب گران سنگ خود «مازهای راز» بر آن است که گرّه زنده ماندن ضحاک تنها از دید نمادشناسی اسطوره گشودنی است. وی می نویسد که در باورشناسی کهن ایران، یک چرخه ی هستی یک سال اسطوره ای دوازده هزار سال به درازا می کشد. این چرخه به چهار دوره ی سه هزار ساله ی: ۱. نخست ۲. بند هشتن ۳. گومیچشن ۴. ویچارشن تقسیم می شود. دوره ی چهارم جدایی و رهایی است. آفرینش آلوده در این دوره اندک اندک به پاکی و پیراستگی می گراید. بر این اساس ضحاک تا دوره ی چهارم باید باقی بماند و فریدون نمی تواند ضحاک را از پای در آورد. بنابراین در پایان جهان و در هزاره ی هوشیدر ماه گرشاسب سراز بوشاسب (خواب) خویش بر خواهد داشت و ضحاک را که بند گسسته و جهان را آشفته است از پای در خواهد انداخت»^{۱۲}

۸. عدد چهل: تعدادی از اعداد در این داستان به کار رفته است که از مفهوم اصلی آن خارج شده و نشان می دهد این ها بیش تر

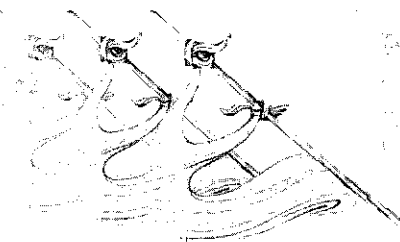


در مفهومی خاص به کار رفته اند، نظیر اعداد سه، چهار، چهل و هزار. دکتر سیروس شمیسا در این باره می نویسد: «اصولاً واژه‌ی چله با تولد، زایمان و ولادت مربوط است، نظیر چله‌ی زن حامله. چله‌ی کودک نوزاد، چهلّم متوفی و شب چله در حقیقت ولادت خورشید است، چله‌ی صوفیان در حقیقت رمز تولدی دیگر بوده است. در ادبیات رمزی ما، شراب در روز چهلّم می رسد (متولد می شود) و چون خورشید تابناک می گردد.»^{۱۳} حافظ گوید:

که ای صوفی شراب آن که شود صاف
که در شیشه برآرد اربعینی

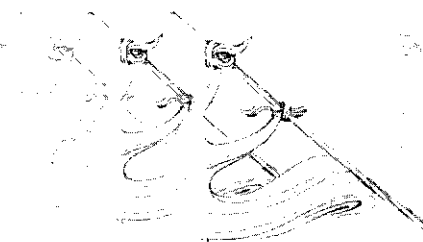
در عرفان هم غالب شعرا و عرفا بعد از چهل سالگی تغییر و تحول می یابند و انقلاب درونی برایشان رخ می دهد، نظیر ناصر خسرو، سنایی و عطار، که این دوران را می توان به نوعی تولد فکری آن ها نام نهاد. شاید مبعوث شدن پیامبر (ص) در چهل سالگی نوید تولد دیگری را می دهد و حدیثی که صوفیان بر اساس آن چله نشینی دارند، اشاره به چنین تولد و زایشی است. فریدون نیز هنگامی متولد می شود که چهل سال از عمر ضحاک باقی مانده، به عبارتی چهل سال از عمر ضحاک باقی ماندن نشانه‌ی تولد فریدون، تولد خوبی و پاکی و روشنی است.

۹. البرز کوه: البرز در زبان اوستایی هره



برزیتی (هرای برز) نامیده شده و در پهلوی «هربورز» و «البرز» گردیده است. البرز در فرهنگ ایران کوهی آیینی و نمادین است و نخستین و برترین کوهی بوده که از زمین رسته است. کوهی مینوی است که روشنی از آن برمی دمند. گروثمان (بهشت) جایگاه روان های پاک در آیین میترا بر فراز آن جای دارد. «سیمرغ و زال در البرز پرورش می یابند، در پشت ها آمده است که اهورامزدا برای ایزد مهر بالای البرز آرامگاه ساخت. هوشنگ برای ناهید در بالای کوه البرز گاو و شتر قربانی کرد. سیمرغ در این کوه لانه دارد. جم در کوه البرز قصری باشکوه بنا می کند. بنابراین فریدون نیز می باید در کوهی نمادین چون البرز ببالد. کوهی که خاستگاه روشنی و مهر است و در شعر فارسی محل طلوع خورشید»^{۱۴}

۱۰. کوه دماوند: «دماوند یا دنیاوند (به معنی دارای مه و دود و بخار به مناسبت آتشفشان) بلندترین قله‌ی سلسله جبال البرز است. دماوند همانند بابل، از قدیم به محل سحر و جادو معروف است.»^{۱۵} در این داستان هم نماد و سحر و جادوست، به همین سبب عوام نیز معتقدند که سلیمان بن داود یکی از دیوان خود را به نام صخر المارد (سنگ سرکش) در آن جازندانی نمود. تعبیر زیبایی مرحوم ملک الشعرای بهار به عنوان «دیو سپید پای در بند» اشاره به همین موضوع



دارد. بر این اساس این کوه باید جایگاه اهریمن و پتیاره ای همچون «دهاک» باشد که در آن جا به بند کشیده شود، درست در مقابل البرز جایگاه فریدون و خورشید.

۱۱. درفش کاویان: «درفش کاویان

بیرق معروف عهد قدیم تا پایان دوره‌ی ساسانی که به گفته‌ی مورخین هزارهزار سکه‌ی طلا ارزش داشت. کاوه پوست آهنگری را که پیش پای خود می بست بر سر نیزه کرده و ضحاک را از اریکه‌ی ستم به زیر کشید. فریدون این چرم را به فال نیک گرفت و از او جواهر و یاقوت الوان چندان فرو آویخت که پوست ناپدید گشت. این درفش تا وقت یزدگرد در خزانه‌ی ایران بر پای بود و در جنگ قادسیه به دست مسلمین افتاد. آن را نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر بفرمود تا آن گوهرها برداشته و پوست را بسوختند، شاهان بعد از کاوه آن را در جنگ ها به خاطر خوش یمنی همراه خود می بردند.»^{۱۶} «آن چه مسلم است این چرم پاره‌ی کاوه آیت قدرت و شکوه مردم مظلوم و تهی دستی است که با همت خود به حکومت ظلم پایان می دهند.»^{۱۷} در واقع فردوسی با بیانی زیبا و بسیار زیرکانه می خواهد بگوید که همه‌ی شاهان در پناه و تحت چرم یک آهنگر به سر می برند و زیر سلطه‌ی اویند و ابزار کار و رنج او را نشانه‌ی کشور و نماد پیروزی و نصرت می دانند و بدان می بالند.

پی نوشت ها:

۱. کزازی، میرجلال الدین، مازهای راز، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۰ ص ۳
۲. همان مأخذ ص ۱۱
۳. همان مأخذ ص ۲۷
۴. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ژول مول، تهران، امیرکبیر چاپ سوم ۱۳۶۳ ص ۳۵ ابیات
۱. ۱۵، ابیات ذکر شده در داستان، بر اساس شاهنامه‌ی مذکور می باشد.
۵. کزازی، میرجلال الدین، از گونه‌ی دیگر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول سال ۱۳۶۸ ص ۴۷
۶. شمیسا، سیروس، کیهان فرهنگی، مقاله‌ی طرح
۱۱. رضی، هاشم، فرهنگ نام های اوستا، فروهر، تهران، چاپ اول ۴۶ ص ۱۸۷
۱۲. کزازی، میرجلال الدین، مازهای راز، ص ۴۵
۱۳. شمیسا، سیروس، کریسمس و شب چله، کیهان فرهنگی، سال ششم آذرماه ۶۸ شماره ۹
- اصلی داستان رستم و اسفندیار سال ششم، شماره ۱۰ سال ۶۸ ص ۲۴
۷. همان مأخذ ص ۲۴
۸. کزازی، میرجلال الدین، از گونه‌ی دیگر، ص ۶۷
۹. همان مأخذ ص ۴۶
۱۰. کزازی، میرجلال الدین، مازهای راز، صفحه ۲۵
۱۴. یاحقی، جعفر، فرهنگ اساطیر، تهران، سروش، چاپ اول ۱۳۶۹ ص ۹۹
۱۵. همان مأخذ ص ۱۹۶
۱۶. ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، انتشارات یزدان، چاپ چهارم ۱۳۶۳ ص ۱۴۴